

زبان و ادب فارسی
نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز
سال 65، بهار و تابستان 91، شماره مسلسل 225

گشتارهای ثابت در سفرنامه‌های روحانی

نرجس السادات سنگی

دانشجوی دکتری دانشگاه مشهد

چکیده

با رویکردی به نظریه پراپ و آرای تودوروف، برای سفرنامه‌های روحانی ادبیات فارسی نیز می‌توان گشتارهای ثابتی را قائل شد؛ بدین معنا که این آثار در کلان پیرنگ خود دارای عناصر مشترکی هستند که این عناصر در گشتارهای ثابتی چون: وضعیت نامطلوب موجود، آگاهی و بصیرت یافتن نسبت به وضع موجود، احساس خستگی از وضعیت و طلب امر برتر، ظاهر شدن پیر، حرکت، مراحل و منازل راه و مقصد (پایان رفلکسی) بیان می‌شود. به این گشتارها با بررسی هشت اثر رسیده‌ایم: رساله‌الطیر ابن سینا، رساله‌الطیر غزالی، سیرالعباد الی المعاد سنایی، مصباح‌الارواح بردسیری، عقل سرخ سهروردی، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه عطار و رساله‌الطیر نجم‌الدین رازی.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه روحانی، پراپ، تودوروف، گشتار ثابت داستانی.

تاریخ وصول: 88/11/5، تأیید نهایی: 89/11/10

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. مقدمه

آثاری که مشتمل بر سفرهای روحانی به جهانی فراتر از ماده است، نوع ادبی خاصی را در ادب فارسی به نام «سفرنامه‌های روحانی» تشکیل می‌دهند. از نخستین معراجنامه ایرانی، یعنی کتیبه کرتیر موبد^۱ که از قضا محققان کمتر بدان توجه کرده‌اند تا نمونه‌های بعدی در دوره اسلامی، با طیف نسبتاً وسیع و در عین حال گسترده‌ای از این سفرنامه‌های روحانی مواجه می‌شویم که در عین اختلافات جزئیة مشتمل برگشتارهای ثابتی هستند. نقطه کانونی پرسش این مقاله دقیقاً همین است که: آیا میتوان به کمک الگوی خاصی به ساختار عمومی این سفرنامه‌های روحانی دست یافت؟

پیرامون پیشینه تحقیق در خور یاد است که گفته شود درباره سفرنامه‌های روحانی، اطلاعاتی در کتاب رمز و داستان‌های رمزی و در مقدمه‌های شفعی بر منطق الطیر و مصیبت‌نامه وجود دارد اما تا به حال کتاب یا مقاله‌ای به طور مشخص و مستقل، به ساختار عمومی و گشتارهای ثابت سفرنامه‌های روحانی نپرداخته است.^۲

نخستین طرحی که در راه دستیابی به یک ساختار ثابت برای سفرنامه‌های روحانی، به ذهن محقق میرسد نظریه «ریختشناسی» (Morphology) ولادیمیر پراپ^۳ است که گرچه از الگوهای قدیمی است اما کارکردهای آن را برای طبقه‌بندی آثار ادبی نمیتوان انکار کرد. پژوهش‌های پراپ، جز اینکه بر نظریه‌های روایت‌شناسان بعد از خود تأثیر عمده‌ای گذاشت و حتی میتوان گفت که تحول علم روایت‌شناسی تا حدودی مدیون اوست، بیشتر از این نظر مهم است که اولین بار او به ساختار نحوی طرح قصه توجه کرد. ساختاری که خصیصه زایشی دارد و بر اساس آن میتوان قصه‌های بیشماری استنتاج کرد» (اخوت، 1371: 49 و 50)

در نظریه پراپ اصطلاح «گشتار» (transformation) وجود ندارد و ما این اصطلاح را از آراء تزوتان تودوروف برگرفته‌ایم. تودوروف، زبانشناس و روایت‌شناس بلغاری در مقاله^۴

گشتارهای روایتی⁴ دربارهٔ طرح در داستان بحث کرده است (Todorov, 1997). وی طرح را از عناصر مرکزی داستان می‌داند و بر اساس الگویی زبانشناختی طرح را تحلیل کرده است. به نظر وی میتوان برای همهٔ قصه‌ها دستور زبان جهانی تدوین کرد؛ دستور زبانی که بتواند برای همه قصه‌ها صادق باشد. او با مطالعهٔ یک‌صد قصه از قصه‌های دکامرون، به این نتیجه رسید که هر قصه متشکل از سه جزء است:

الف) سکانس

ب) قضیه

ج) اجزای کلام

تودوروف در ادامهٔ بحث‌های خود دربارهٔ طرح به این نکته اشاره میکند که موتیف‌های داستانی به تنهایی نمی‌توانند داستان خلق کنند بلکه نیاز به گشتاری دارند تا یک رو ساخت به ظاهر واحد را تبدیل به ژرف‌ساخت‌های مختلفی کند (همان: 58).

ما فکر میکنیم بر اساس «الگوی» مورد نظر پراپ و الهام گرفتن از «گشتارهای روایتی» تودوروف، میتوانیم به طرحی برای توصیف گشتارهای ثابت سفرنامه‌های روحانی دست پیدا کنیم. توجه داشته باشیم که نظرات دو روایت‌شناس فوق چندان از یکدیگر دور نیست که مانعاًالجمع باشد. آراء هر کدام از این دو میتواند تکمیل‌کنندهٔ دیگری باشد و همین امر سبب شد که ما از نظرات هر دوی آنها استفاده کنیم.

2. بررسی کوتاه نظریهٔ ولادیمیر پراپ و طرح پیشنهادی ما

ولادیمیر پراپ در «ریختشناسی قصه» خود، فونکسیون‌های ثابتی را برای قصه‌های جن و پری عامیانه، قائل میشود و به شرح و بررسی آنها میپردازد. او می‌گوید: «منظور ما از فونکسیون یا کاری که شخص قصه انجام میدهد، عمل (آکسیون) این شخص است از نظر معنایی که در سیر قصه دارد. کارهایی که اشخاص قصه در قصه انجام میدهند، اجزای بنیادی قصه است و از این رو نخست باید این کارها را مشخص کنیم. البته باید توجه داشت که اولاً در تعریف فونکسیون نباید به هیچ وجه شخصی را دخالت داد که کنندهٔ کار است و بنابراین اغلب به بیان جوهر عمل (آکسیون) محدود خواهد ماند. ثانیاً خود عمل نمیتواند بیرون از جایگاهش در سیر سرگذشت تعریف شود. از این رو باید به معنای یک کار در سیر رویدادهای قصه توجه کرد. حال باید تعیین کرد که این کارها (فونکسیون‌ها) را تا چه حد می‌توان کمیت‌های ثابتی دانست که در قصه‌ها تکرار میشود (پراپ، 1368: 42-44). از دیدگاه پراپ طرح قصه، مجموعه‌ای از واحدهای مختلف است و هریک از این واحدها، نقش ویژهٔ خاصی بر عهده دارند.

ارزش این واحد درست مانند واج در زبان طبیعی است. واجی که میتواند در زنجیره‌های مختلف به کار رود. پراپ در ادامه بحث خود به این نتیجه رسید که قصه متشکل از دو بخش اصلی است: نقش (Role) و نقش ویژه (Function). پراپ نقش را معادل اسم و نقش ویژه را معادل فعل میدانست. به نظر او در قصه، اسم نقشی است که هر یک از آدم‌های قصه به عهده می‌گیرند. این نقش به هفت دسته تقسیم میشود. نقش‌هایی نظیر قهرمان، اعزامکننده، آدم خبیث و ... و فعل (که طرح قصه را رقم می‌زند) در خدمت بازیگران قصه است و معرف افعال و کنش آنهاست. پراپ برای قصه‌های عامیانه روس 31 فعل یافت (اخوت، 1371: 48) و سپس بررسی‌های خود را به صورت فرمول زیر خلاصه کرد:

الف) عناصر ثابت و پایدار قصه، کارهایی است که اشخاص قصه در قصه انجام میدهند، اما کارهایی که از هویت‌کننده کار و شیوه عمل او مستقل است. این عناصر اجزای تشکیل دهنده بنیادی قصه است.

ب) تعداد کارهای شناخته‌شده اشخاص قصه‌های جن و پری عامیانه محدود است.

ج) تسلسل کارهایی که اشخاص قصه انجام می‌دهند، همیشه یکسان است.

د) ساختار همه قصه‌های جن و پری یکی است (همان).

باتوجه به این نظریه پراپ در مورد سفرنامه‌های روحانی ادب فارسی نیز میتوان به گشتارهای ثابتی در پیرنگ آنها دست یافت. ما از واژه گشتار استفاده میکنیم تا آن گونه که پراپ عمل کرده، تنها در فونکسیون اشخاص محدود نشویم. زیرا گشتارها، حالات و وضعیت‌های مشترک را نیز شامل می‌شود. فونکسیون تنها شامل عملی است که شخص داستان در سیر قصه انجام می‌دهد. پراپ تنها از فعل و عمل مشترک اشخاص قصه سخن می‌گوید اما ما معتقدیم آنچه ساختار روایتی آثار مورد بررسی ما را می‌سازد تنها کنش اشخاص داستان نیست بلکه حالت‌ها و وضعیت‌ها و موقعیت‌های مشترک را نیز شامل می‌شود. مثلاً وضعیت نامطلوب موجود و یا مراحل و منازل هر کدام از وضعیت‌های مشترک در سفرنامه‌های روحانی است که ساختار اثر را می‌سازد.

با بررسی رساله الطیر ابن‌سینا، رساله الطیر غزالی، سیرالعباد الی المعاد سنایی، مصباح‌الارواح بردسیری، عقل سرخ سهروردی، منطق الطیر و مصیبت‌نامه عطار و رساله الطیر نجم‌الدین رازی⁵ به عنوان نمونه‌هایی از سفرنامه‌های روحانی، ما به گشتارهای ثابت داستانی ای برمی‌خوریم که می‌توان آنها را با اندکی تسامح به سایر سفرنامه‌ها نیز تعمیم داد. در اینجا یک نکته را باید مدنظر داشت. وقتی از گشتارهای ثابت سفرنامه‌های روحانی سخن می‌گوییم، مرادمان آن

نیست که داستان‌ها دقیقاً و نعل به نعل شبیه هم باشند و در این زمینه باید قدرت خلاقیت هنری خالق اثر را نیز در نظر داشت که باعث تفاوت‌هایی در سیر و روند داستان می‌شود. به عنوان مثال در *منطق‌الطیر*، گشتارهای «وضعیت نامطلوب موجود» و «آگاهی و بصیرت یافتن نسبت به وضع موجود» را نمی‌بینیم و این گشتارها، تنها به صورت بیان مجمع کردن مرغان و ضرورت وجود پادشاه در داستان، رخ مینمایاند. یعنی یک گشتار زیرزمینی است. همین مسئله را در *رساله‌الطیر غزالی* نیز شاهدیم. در *رساله‌الطیر ابن سینا*، پیر به معنای یک شخصیت مستقل دیده نمی‌شود و راهنمایی پرندگان در دام افتاده، تنها از طریق پرندگان رها انجام می‌شود؛ یعنی سالکان در مراحل بالاتر. در *رساله‌الطیر نجم‌الدین رازی* نیز می‌توان گفت که پیر به صورت مشخص وجود ندارد و طوطی جهت گله و شکایت از وضعیت نامطلوب به سراغ راوی داستان می‌رود و راوی برای سلیمان نامه‌ای می‌نویسد و کبوتردلش، حامل این نامه است، و در مورد گشتار پایانی (مقصد؛ پایان رفلکسی) در *عقل سرخ سهروردی* ما شاهد مقصد رفلکسی به طور روشن و مشخص نیستیم، بلکه تنها عنوان می‌شود که پایانی‌ترین مرحله (چشمه زندگانی) مرحله آغاز راه است و مرحله آگاهی و بصیرت یافتن را تنها با فعل "چشم باز گشودن" عنوان می‌کند و احساس خستگی از وضعیت موجود و طلب امر برتر نیز تنها به صورت یک آرزو، آن هم در قالب جمله‌ای پرسشی، در داستان نمایان می‌شود. که از نظر علم معانی مراد همان طلب کردن است. به هر روی در این آثار عناصر ثابت و پایداری هست که پیرنگ داستان را شکل می‌دهد و این عناصر آن گونه که پراپ می‌گوید، اجزای تشکیل‌دهنده بنیادین قصه‌اند. در تمام این آثار، به خاطر درک وضعیت نامطلوب، سالک طالب امری برتر می‌شود و دست به سفری می‌زند و از مراحل و منازل عبور می‌کند. در این سفر شخص یا اشخاصی به عنوان راهنما یا پیر به وی یاری می‌رسانند و در پایان، هنگام رسیدن به مقصد، سالک دوباره به خود یا مبدأ رجوع داده می‌شود. بدین ترتیب در سفرنامه‌های روحانی، ما با کلان پیرنگ یکسانی روبرو هستیم. علاوه بر این، طبق نظر پراپ، تعداد این گشتارها محدود است و تسلسل آنها همیشه یکسان است، از این رو می‌توان ادعا کرد که دارای ساختار یکسانی‌اند.

3. درون‌مایه مرکزی سفرنامه‌های روحانی

در تمام سفرنامه‌های روحانی با یک درون‌مایه مشترک روبرویم: معرفت به وضعیت اکنون و ناخرسندی نسبت به آن. چرا که سالک این وضعیت را کاملاً پاسخگوی تمام ابعاد وجود خود نمی‌بیند و بنابراین در صدد طلب برمی‌آید و جهان برتر و موقعیت بهتری را می‌جوید و این

باعث آغاز سفری روحانی می‌شود. آنچه ذهن سالک را مشغول خود می‌کند جهانی ماوراء ماده است. «نخستین اندیشه‌ها و خیال انسان برای رهایی از تنگنای زندگی مادی، معراج اوست. در هر مذهبی یک رشته عقاید خاص نسبت به ماوراء طبیعت و جهان پس از مرگ وجود دارد که در ساختمان ذهنی و جهت اصلی اندیشه‌های معتقدان بدان مذهب تأثیر دارد و همواره خیال و تفکر ایشان را بدان سوی می‌کشاند. آنچه را در زندگی مادی و روزانه خویش می‌بینند و می‌کوشند که به جهتی با آن جهان ماورای ماده و حس پیوند دهند و تأثیر این رفتار مادی خود را در آن عالم بی‌پهنا و بی‌جرم ماده جستجو کنند. مجموعه این مسائل بوده که از دیرباز دسته‌های مختلف اصحاب اندیشه را به سفرهایی در جهان خیال و عالم ارواح کشانیده‌است» (شفیعی کدکنی، 1386:37). آنچه ساختار یک سفرنامه روحانی را می‌سازد، سفری است که شخصیت یا شخصیت‌های نمادین داستان، به واسطه راهنمایی یک پیر (عموماً) از مرحله فرودین نامطلوب، به امید رسیدن به مرحله ای مطلوب، آغاز می‌کنند و طی داستان از مراحل عبور می‌کنند. «عارف همواره در گریز از جهان مادی و در جستجوی پیوند با جهان آرزوهاست؛ جهان پهناور معنی، اتصال به ذات حق و دیدار جمال او» (همان: 45). بدین جهت سفرنامه‌های روحانی اساساً داستان‌هایی نمادین هستند که «روح یا نفس ناطقه انسانی، پس از آنکه به غربت خود در جهان ظلمت و زندان تن واقف شد و به تبعیدگاه غربی خود پی برد، با اصل آسمانی خویش، که همان فرشته راهنماست، دیدار می‌کند و در این دیدار، فرشته راهنما او را به موانعی که در راه بازگشت به شرق و اصل وجود دارد آگاه می‌کند. رساله‌الطیرها در واقع از نظر موضوع مرحله بعد از آگاهی روح را نشان می‌دهند؛ مرحله‌ای که روح شرایط و وضع خویش را در اسارت و غربت دریافته است و به موانع بازگشت به وطن اصلی خود آگاه و واقف شده است و در این حال قدم در راه سفر گذاشته است. مسیر این سفر از خاک به سوی افلاک است، از عمق چاه تاریک غرب به سوی بلندترین و دورترین نقطه شرق!» (پورنامداریان، 1367:347).

4. سفرنامه‌ها/معراجنامه‌ها

باید تأکید کرد که در اینجا مراد از سفرنامه‌ها آن دسته از آثاری است که در آنها سالکی سفری را آغاز می‌کند، و این سفر پیش‌زمینه‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها آگاهی به وضعیت نامطلوب خود و تصمیم برای تغییر آن وضعیت است. در ادبیات، ما با سفرهای دیگری نیز روبرو هستیم که جزو بررسی و تلقی ما از سفرنامه روحانی واقع نمی‌شوند. مثلاً توصیف معراج پیامبر یا ارداویراف‌نامه یا معراج بایزید بسطامی و... زیرا در این سفرها سالکی وجود ندارد بلکه یک

برگزیده، به آسمان عروج می کند و منازلی از آن عالم (برزخ و بهشت و دوزخ) را مشاهده می کند. بنابراین با اندکی تسامح ما به این گونه آثار معراج نامه می گوئیم. چون اساساً سفر به آسمان و دیدن منازلی از آنجا است و به آن دسته دیگر سفرنامه روحانی می گوئیم چون سالک الزاماً به آسمان سفر نمی کند بلکه تنها یک سیر حرکتی و سفر را پیش می گیرد آن هم با هدفی متفاوت از معراج نامه ها. پس بر این اساس، اساس کار ما سفرنامه هایی است که مبتنی بر سلوک سالکی مبتدی است و ما این آثار را سفرنامه های روحانی می خوانیم.

5. گشتارهای ثابت سفرنامه های روحانی

بوریس توماشفسکی با تمایز «موتیف های مقید» (bound) (پیرنگ - وابسته) از «موتیف های آزاد» (غیر پیرنگ - وابسته) راه را برای تمایز «هسته ها» (nuclei) از «واسطه ها» (catalyzers) (کاتالیزورها) در کتاب *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت* (بارت، 1966) گشود. این دو اصطلاح اخیر که سیمور چتمن آنها را رویدادهای هسته ای (kernels) و رویدادهای اقماری (satellites) می خواند، به ترتیب اشاره دارند به عناصر اصلی و فرعی محتوای داستان؛ اگر رویدادهای هسته ای داستان را کم یا زیاد کنیم، داستان جدیدی خواهیم داشت، ولی اگر اقمار را دست کاری کنیم، همان داستان را به شیوه ای دیگر گفته ایم» (صافی، 1388:35). در سفرنامه های روحانی نیز رویدادهای هسته ای داستان یکی است و تفاوت در رویدادهای اقماری است که موجب خلق تنوع در این آثار شده است. به هر روی با تمام تنوع و تفاوت این آثار (که ما آن را مربوط به رویدادهای اقماری می دانیم) می توان این یکسانی رویدادهای هسته ای را به عنوان الگوی ثابتی برای سفرنامه های روحانی نام برد و قائل به تعدادی گشتاری ثابت داستانی برای این آثار بود. اکنون به توصیف این گشتارها و نمود آنها در این هشت اثر می پردازیم:

5-1. وضعیت نامطلوب موجود

این گشتار نخستین گشتار سفرنامه های روحانی است که در آن سالک وضع موجود را نامطلوب و ناخوشایند وصف می کند. این توصیف در تصاویری چون دیو و ستور، اسارت و بند، قفس و چاه، دوزخ، دام و حبس رخ می نماید (سیرالعباد، رساله الطیر ابنسینا، عقل سرخ، مصیبت نامه و رساله الطیر نجم الدین رازی) و گاهی صریحاً با واژه های ناخشنودی و رنج بیان می شود (مصیبت نامه، مصباح الارواح)، گاهی نیز این گشتار زیرزمینی و پنهان است و در گشتارهای بعدی به طور مستتر وجود دارد؛ مثلاً در *منطق الطیر* و *رساله الطیر غزالی* این گشتار را مستقل نمی بینیم و داستان با «مجمع کردن مرغان» و «اتفاق کردن» شروع می شود که در

این مجمع ضرورت وجود پادشاه مطرح می شود که به گونه‌ای میل به وضعیتی بهتر از اکنون است.

رساله الطیر ابن سینا

«هرچند بیش جنبیدیم بندها سخت تر بود. پس دل بر هلاک تن بنهادیم و بدان رنج، تن دردادیم و هریکی به رنج خویش مشغول شدیم که پروای یکدیگر نداشتیم ... یک‌چند همچنان می‌بودیم تا بر آن خو کردیم و اول قاعده خویش فراموش کردیم و با این بندها بیارامیدیم و با تنگی قفس تن دردادیم» (ص 9).

سیرالعباد:

دیو و ستوران به خوردن استادم	دیو و ستوران به خوردن استادم
جوق دیو و ستور می‌دیدم	گلّه شیر و گور می‌دیدم
همه بسیار خوار و اندک بین	همه غمناک طبع و خرم دین
همه را پیشه خفتن و خوردن	همه را فعلل و کام آزدن
مایل جاه و خورد و خفتن و کام	من و دیو و ستور چون دد و دام

مصباح الارواح:

کردیم مقام بر ســـــر کوه	یک لحظه ز درد و رنج اندوه
رخساره به خون خضاب کرده	دل ز آتش غم کباب کرده

(12 و 13)

عقل سرخ:

«روزی صیادان قضا و قدر دام تقدیر بازگسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و ما را بدین طریق اسیر گردانیدند ... آنکه هر دو چشم من بردوختند و چهار بند مختلف نهادند و ده کس را بر من موکل کردند...» (226 و 227).

مصیبت نامه

نه ز خود خشنود نه از خلق هم	نه ز خود خشنود نه از خلق هم
نه ز سگ دانست خود را بیشتر	نه ز سگ دانست خود را بیشتر
جمله در غوغای غفلت مانده	جمله در غوغای غفلت مانده
نه خوش از زفار نـــــه از دلق هم	نه خوش از زفار نـــــه از دلق هم
نه ز خود دیده کسی درویش تر (952-954)	نه ز خود دیده کسی درویش تر (952-954)
جمله در معلول علت مانده (1005)	جمله در معلول علت مانده (1005)

رساله الطیر نجم الدین رازی:

«گفت: فریادرس از دست این زبون گیران که بر راهها دامها به پا ساخته‌اند و حبس‌های قفس پرداخته. آب‌هامان نه بوقت می‌دهند و علف‌ها نه به ترتیب. ما را از آشیان‌ها جدا می‌دارند و از جفت و بچه فرد و از مرغزارها دور و از باغ‌ها مهجور...» (ص 95).

5-2. آگاهی و بصیرت یافتن نسبت به وضع موجود

در این گشتار، سالک نسبت به این وضعیت نامطلوب آگاهی و بینش پیدا میکند؛ آگاهی‌ای که منجر به طلب امر برتر و آغاز سفر می‌شود. در *سیرالعباد* فطرت برای حس بالا مستعد است. از این رو سالک را به سمت بالا، و از سویی آخشیج هم وی را به سوی زمین می‌خواند و سالک به این آگاهی می‌رسد که این دو حالت را درک کرده و طلب امر برتر کند. در *رساله الطیر ابن‌سینا* این گشتار در دیدن یاران رها که آهنگ پریدن دارند مشاهده می‌شود. در *عقل سرخ* بازگشایی کامل چشم و باز نمودن جهان در صفتی که هست برای سالک، نمودار این گشتار است. در *مصیبت‌نامه* نیز همین فعل "دیدن" که نوعی معرفت و آگاهی یافتن است، به کار رفته است. در *مصباح الارواح* سالک با چند رفیق دیگرش از آتش دل، بر سر کوه مقام می‌کنند و درباره جهان آشفته بیگانه‌دل آشناسوز با هم صحبت می‌کنند، که این صحنه نیز نشان از آگاهی یافتن از وضعیت و سپس شکوه کردن است. در *منطق الطیر* و *رساله الطیر غزالی*، مجمع کردن و اتفاق کردن منوط به درک وضعیت موجود است. در *رساله الطیر نجم الدین رازی*، شکایت کردن دلیل بر آگاهی از موقعیت نامطلوب است.

رساله الطیر ابن سینا:

«پس روزی از میان این بندها بیرون نگرستم. جماعتی را دیدم از یاران خود سرها و بال‌ها از این قفس‌های تنگ بیرون آمده و آهنگ پریدن می‌کردند ... چون آن بدیدم ابتدای کار خویش و سلامتی خود در هوا یادم آمد» (ص 9).

رساله الطیر غزالی:

«پس اتفاق کردند که هیچ‌کس را کلاه مملکت و تخت پادشاهی زینده‌تر از سیمرغ نیست... اگر ما بی ملکی در صحرا زندگانی کنیم در دام دشمن افتیم...» (ص 26).

سیرالعباد:

آخشیجم به تخت می‌راندی فطرتم سوی فوق می‌خواندی

مصباح‌الارواح:

در کار زمانه خیره مانده خونابه دل ز دیده رانده
کین شیفته سر سپهر بد روز بیگانه دلیست آشنا سوز

(15-14)

عقل سرخ:

«و چون مدتی بر این آمد قدری چشم من بازگشودند ... عاقبت تمام چشم من باز کردند و جهان را بدین صفت که هست به من نمودند. من در بند می‌نگریستم که بر من نهاده بودند و در موکلان...» (ص 227).

مصیبت‌نامه:

سالک سرگشته بی‌عقل و هوش صد جهان می‌دید چون دریا به جوش
دید یک‌یک ذره را طلاب حق اوفتاده جمیله در گرداب حق

(1014-1013)

رساله‌الطیر نجم‌الدین رازی:

«صد هزارمرغان دیدم بر در ... از درد خروشان هزاهزی در آسمان افکنده و اضطرابی در زمین انداخته... فریادخوانان و زاری‌کنان ...» (ص 94).

3-5. احساس خستگی از وضعیت و طلب امر برتر

در این گشتار، سالک از وضعیت نامطلوب موجود ابراز خستگی و نارضایتی کرده و وجود امری برتر را طلب می‌کند. امر برتر اعم از فردی خاص مثل سیمرغ، پادشاه، عنقا، جانان جان و نیز مکان و موقعیتی برتر و ایدئال است، آن‌گونه که در **عقل سرخ** می‌بینیم که سالک، طالب موقعیتی بی‌قیدوبند می‌شود که در آن رها پرواز کند. آنچه در این گشتار قابل توجه است، وجود پیر است. در این مرحله است که سالک به سراغ پیری می‌رود که به راهنمایی وی می‌پردازد و در اغلب آثار پیر با سالک همراه می‌شود.

رساله الطیر ابن سینا:

«آنچه با او ساخته بودم و با او الفت گرفته بر من منغص شد. خواستم تا از اندوه بمیرم یا از آن یادکرد دیدار ایشان جان از من جدا شود» (ص 9).

رساله الطیر غزالی:

«و اتفاق کردند که ما را لابد پادشاهی باید که به هر وقت به درگاه وی رویم و حاجت خویش بر وی عرضه داریم» (ص 26).

سیرالعباد:

گرد صحرا و کوه می گشتم	زان ستوران ستوه می گشتم
راست خواهی مرا در آن منزل	سیر شد زین گرسنه چشمان دل
زان چراگاه و راه برگشتم	عاشق راه و راهبر گشتم

مصباح الارواح:

القصه به هم نشسته بودیم	وز محنت چرخ خسته بودیم
آن خون جگر ز دیده می راند	وین نامه اشتیاق می خواند
هریک به غمی اسیر بودیم	بر خطه درد میر بودیم
مشتاق به نغمه و سماعی	محتاج به پرتو شعاعی

(19 – 26)

عقل سرخ:

«با خود می گفتم گویی هرگز بود که این چهار بند مختلف از من بردارند و این موکلان را از من فروگردانند و بال من گشوده شود چنانکه لحظه ای در هوا طیران کنم و از قید فارغ شوم؟» (ص 227).

منطق الطیر:

مجمعی کردند مرغان جهان	آنچه بودند آشکارا و نهان
زانکه چون کشور بود بیپادشاه	نظم و ترتیبی نماند در سپاه
پس همه با جایگاهی آمدند	سربه سر جویای شاهی آمدند

(682-687)

مصیبت نامه:

سالک فکرت ز درد این طلب
می نیاساید زمانی روز و شب
می دود تا تن کند با جان بدل
در رساند تن به جان پیش از اجل
(948-947)

سالک فکرت به جان در مانده
سرنگون چون حلقه بر در مانده
(951)

رساله الطیر نجم الدین رازی:

«این همه بیداد بر ما از بهر آن است که عنقای مغرب - که پادشاه ماست - از ما دوری
گزیده است و سایه حرمت از سر ما ببرد و الا اگر سایه او بر سر ما بودی نه همانا که چندین
مذلت و مهانت بر ما رسیدی» (ص 95).

4-5. ظاهر شدن پیر

در این گشتار، پیر در داستان وارد می شود. در رساله الطیر از آنجا که پیر شخصیت
مستقلی ندارد و پرندگان رها، محبوسان بند را راهنمایی می کنند این گشتار را به صورت
مستقل نمی بینیم. یک ویژگی سبکی این گشتار، توصیف صفات پیر و ستایش وی است. در
رساله الطیر نجم الدین رازی مرغان به راوی پناه می برند و از وی می خواهند برای طلب عنقای
مغرب به سلیمان نامه بنویسد. در اینجا راوی، به نوعی پیر به حساب می آید و علاوه بر این،
نماینده مرغان هم می شود و کبوتر دل راوی که حامل پیغام مرغان است، شروع به سفر
می کند. در رساله الطیر غزالی کسانی که به آن حضرت رسیده اند، مرغان را راهنمایی می کند.

رساله الطیر غزالی:

«پس خبر پرسیدند و آشیان وی طلب کردند از کسانی که به آن حضرت رسیده بودند»
(ص 27).

سیرالعباد:

روزی آخر به راه تاریکی
دیدم اندر میان تاریکی
پیرمردی لطیف و نورانی
همچو در کافری مسلمانی

مصباح الارواح:

شادان به میان ما درآمد
لاله‌وش و گل‌رخ و سمن‌بوی

ناگه پیری ز ره برآمد
خوش‌لهجه و سروقد و خوش‌روی

(31 و 32)

عقل سرخ:

«همچنان با بند لنگان روی سوی صحرا نهادم. در آن صحرا شخصی را دیدم که می‌آمد، فرا پیش رفتم و سلام کردم بلطفی هرچه تمام‌تر، جواب فرمود. چون در آن شخص نگریستم محاسن و رنگ و روی وی سرخ بود... پس گفتم ای پیر از کجا می‌آیی؟ گفت از پس کوه قاف که مقام من آنجاست و آشیان تو نیز آنجایگه بود اما تو فراموشش کرده‌ای» (ص 228 و 229).

منطق الطیر:

در میان جمع آمد بیقرار
افسری بود از حقیقت بر سرش
وز بد و از نیک آگاه آمده

هدهد آشفته‌دل پرانتظار
حلّه‌ای بود از طریقت در برش
تیزوهمی بود در راه آمده

(688-690)

مصیبت نامه:

با سر غربال پیری آمدش
عالمی اختر از وره یافته

آخر از حق دستگیری آمدش
آفتابی در دو عالم تافتسه

(1017 و 1018)

5.5 حرکت

در این گشتار، سالکان شروع به حرکت می‌کنند. عموماً این حرکت به ترغیب و تحریک پیر آغاز می‌شود و پیر فرمان حرکت به سالک می‌دهد. نکته‌ای که در این گشتار اغلب به چشم می‌خورد همراهی پیر با سالک تا مراحل است. در *رساله الطیر غزالی* اغلب «کسانی که به آن حضرت رسیده‌اند» مرغان را از پا نهادن در راه منع می‌کنند و از سختی‌ها و هلاکت آن سخن می‌گویند اما همین نهی از سوی آنان، اشتیاق سالکان را بیشتر می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که دعوت مستقیم به حرکت نیست بلکه از طریق نهی و با هدف افزایش اشتیاق مرغان است.

رساله الطیر:

«ایشان با من گفتند که ما را در پیش راه‌های دراز است و منزل‌های سهمناک و مخوف که از آن ایمن نتوان بود که به مثل این حالت دگربار از دست ما بشود و ما دگربار به بدان حالت اول مبتلا شویم پس رنجی تمام‌تر باید داشت تا یکبار از جاهای مخوف بیرون گذریم» (ص 10).

رساله الطیر غزالی:

«چون این ندا بشنیدند شوق ایشان زیادت گشت و بی‌آرام گشتند... پس چون به یکبار به با همت در پرواز آمدند» (ص 27 و 28).

سیرالعباد:

روی سوی معاد باید تافت کین معاد از معاش باید یافت

مصباح الارواح:

چون عزم سفر درست کردیم	بنیاد و مقام سست کردیم
گفتا دل خود کنون نگه دار	حاضر شو و هوش سوی ره دار
کین راه ره‌یست بس عجایب	بینی تو درو بسی غرائب

(772- 774)

عقل سرخ:

«گفت من سیاحم، پیوسته گرد جهان گردم و عجایب‌ها بینم. گفتم از عجایب‌ها در جهان چه دیدی؟ گفت هفت چیز...» (ص 229).

منطق الطیر:

گفت ای مرغان منم بی هیچ ریب	هم برید حضرت و هم پیک غیب
لیک با من گر شما هم‌ره شوید	محرم آن شاه و آن درگه شوید

(714 و 715)

مصیبت نامه:

عاقبت چون گشت سالک بی‌قرار	در رهش افکند پیر نامدار
----------------------------	-------------------------

(1054)

رساله الطیر نجم‌الدین رازی:

«حال و ساعتی من از برج دل کبوتری را برانگیختم و با نامه راز به راه نیاز گسیل کردم» (ص 96).

5-6. مراحل و منازل راه

در این گشتار که بیشترین حجم اثر را به خود اختصاص می‌دهد، مراحل و منزل‌های مختلف سفر سالک عنوان می‌شود که ذوق هنری خالق هر اثر سبب شده است که این گشتار با سبک و سیاقی متفاوت از سایر آثار، بیان شود. مثلاً در *سیرالعباد* سالک به منزل‌های مختلف با مردمانی متفاوت و حتی سیارات گوناگون سفر می‌کند. در *منطق‌الطیر* هفت وادی داریم، در *رساله‌الطیر* ابن‌سینا پشت سر گذاشتن هشت کوه و چند شهر است. در *عقل سرخ* نیز هفت مانع وجود دارد. در *مصیبت‌نامه* سالک فکرت برای حل مشکل معرفتی خویش به تمام کائنات از جماد و نبات و حیوان، تا عناصر اربعه، بهشت و دوزخ، فرشتگان مقرب و عرش و کرسی و انبیای اولوالعزم رجوع می‌کند. در *مصباح‌الارواح* نیز سالک به شهرهای مختلف با مردمانی با صفاتی گوناگون سر می‌زد که طی این سفر پیر پیرامون مردمان آن شهر سخن می‌گوید (شهر نفس اماره، شهر نفس لوامه، شهر نفس راضیه و...)، در *رساله‌الطیر* غزالی بیابان‌ها و کوه‌های بلند است و در *رساله‌الطیر* نجم رازی از جزیره و هفت اقلیم و دریا و ... سخن می‌رود. برای جلوگیری از اطناب از آوردن مثال برای این گشتار، خودداری می‌کنیم.

5-7. مقصد؛ پایان رفلکسی

در این گشتار سالک به پایان مراحل رسیده است و در این پایان او دوباره به خودش، به بازگشت یا به مرحله نخست رجوع داده می‌شود. در *سیرالعباد* به سالک گفته می‌شود که "باز رو"، در *منطق‌الطیر* صحبت از آینه می‌شود و مراد از سیم‌رغ همان سی سالک است، در *رساله‌الطیر* ابن‌سینا پادشاه پرندگان را دوباره بازمی‌گرداند. در *رساله‌الطیر* غزالی نیز پادشاه آنها را بازمی‌گرداند. در *عقل سرخ* پایانی‌ترین مرحله (چشمه زندگانی)، مرحله آغاز است. در *مصیبت‌نامه* در پایان این سفرنامه روحانی وقتی که سالک فکرت در نقطه نهایی این سلوک و سرانجام پرسش‌هایش قرار می‌گیرد درمی‌یابد که همه جستجوهای او بیهوده بوده است و آنچه او در طلب آن سرگشته‌وار می‌گشته است جز در درون او و در ذات وی نبوده است و در این مرحله سالک به خود رجوع داده می‌شود و در انتها پی می‌برد که هر چه هست "جان" است که با خود وی بوده است. در *مصباح‌الارواح* در مرحله پایانی سالک پیامبر را می‌بیند و بعد می‌بیند که پیامبر همان پیر است و در انتها پیامبر به او می‌گوید که فرقی بین تو، پیر و من

وجود ندارد و گویی سالک دوباره به خودش رجوع داده می‌شود. در رساله الطیر نجم‌الدین رازی، سلیمان نامه‌ای به عنقا می‌نویسد و به هدهد که جلوه‌ای از عنقا است می‌دهد، ناگاه هدهد محو می‌شود و خود راوی هدهد می‌شود و از این رو می‌توان گفت پایان سفرنامه‌های روحانی، پایانی انعکاسی و رفلکسی است که سالک دوباره به خودش یا آنچه داشته یا منزل نخست رجوع داده می‌شود.

رساله الطیر:

«پس جواب داد که بند پای شما همان گشاید که بسته است و من رسولی با شما بفرستم تا ایشان را الزام کند تا بندها از پای شما بردارد و حاجیان بانگ برآوردند که باز باید گشت» (ص 12).

رساله الطیر غزالی:

«... ما را به خدمت و طاعت شما حاجت نیست، باز گردید...» (ص 30).

سیرالعباد:

دست بر من نهاد و گفت مایست
هم بر اینجا که جای جای تو نیست
باز رو سوی لایجوز و بجوز
رشته در دست صورت است هنوز

مصباح الارواح:

گر نیک نظر کنی درین فن
تو پیروی و نیست پیر جز من
چون نیک بدیدم آن نکو بود
او و من و پیر هر سه او بود
(1096-1097)

عقل سرخ:

«پس اولین قدم راهروان است و از اینجا تواند بود که بیش رود» (ص 237).

منطق الطیر:

بی زفان آمد از آن حضرت خطاب
کاینه است این حضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن بیند در او
جان و تن هم جان وتن بیند دراو
چون شما سسی مرغ اینجا آمدید
سی در آن آیینسه پیدا آمدید
(4273-4275)

مصیبت نامه:

گفت ای جان چون تو بودی هر چه هست
خود بلی گفتمی و بشنودی الست

چون تو بودی هر دو کـ _____ون معتبر
از چه گردانیدی ام چندین به سر؟
(6948,6949)

رساله الطیر نجم الدین رازی:

«چون مثال فروخواندم هدهد را ندیدم و خویشتن را چون هدهد یافتم» (ص 103).

انجام سخن

با توجه به آنچه از سفرنامه‌های مختلف به صورت دسته‌بندی شده مشاهده کردیم می‌توان ادعا کرد که سفرنامه‌های روحانی ادب فارسی نیز از نظر ریخت‌شناسی دارای گشتارهای ثابت داستانی، در کلان پیرنگ خود هستند و همه از یک سیر خاص ساختاری پیروی می‌کنند که این سیر خاص در رویدادهای هسته‌ای داستان وجود دارد و تفاوت‌های داستان‌ها با هم، در رویدادهای اقماری آنها رخ می‌نماید.





پی نوشت ها

- 1- بنگرید به اکبرزاده، 1385 و برای شرح مختصر آن بنگرید به تفضلی، 1376 : 89-93
- 2- بر اساس الگوی پراپ، کارهایی صورت گرفته چون مقاله " الگوی ساختارگرایی ولادیمیر پراپ و کاربردهای آن در روایت شناسی " که در دو فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره 11 چاپ شده است و در آن به بررسی ده داستان از کلیله و دمنه، پرداخته است. کتابی نیز با عنوان " ریخت شناسی افسانه‌های جادویی " توسط پگاه خدیش در سال 1387 به چاپ رسیده است. چند پایان نامه نیز بر اساس الگوی ریخت شناسی در دانشگاه فردوسی مشهد کار شده است که با کار ما متفاوت است (درآمدی بر ریخت شناسی هزار و یک شب، ریخت شناسی روایات تاریخ بیهقی، ریخت شناسی و طبقه بندی حکایات مشایخ صوفیه)
- 3- برای آشنایی مفصل با این الگو بنگرید به پراپ، 1368 و برای آشنایی با نقدهای آن بنگرید به اخوت، 1371: 20-60
- 4- این مقاله به همراه مقاله " دستور زبان روایت " در مجموعه بوطیقای نثر (Poetics of prose) منتشر شده است.
- 5- از آنجا که هدف مقاله، توصیف این الگوی ثابت در رویدادهای هسته‌ای داستان است به تاثیر و تاجر این آثار از هم پرداخته نمی‌شود. برای این منظور می‌توان به مقدمه‌های این آثار به خصوص مقدمه‌های دکتر شفیع بر *منطق الطیر* و *مصیبت‌نامه* و نیز *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار* ر از مرحوم فروزانفر (چاپ دوم، تهران، 1353) که به تاثیر عطار از غزالی اشاره کرده‌اند، رجوع کرد.

منابع

- ابنسینا، حسین بن عبدالله. (1370)، رساله الطیبر، به اهتمام محمدحسین اکبری ساوی، تهران، الزهرا .
- اخوت، احمد. (1371)، دستور زبان داستان، چاپ اول، اصفهان، فردا.
- اکبرزاده، داریوش. (1385)، سنگنبشته‌های کرتیر موبدان موبد ، چاپ اول، تهران، پازینه.
- بردسیری کرمانی، شمس‌الدین محمد. (1349)، مصباح الارواح، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران.
- پورنامداریان، تقی. (1367)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی ، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تفضلی، احمد. (1377)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به اهتمام ژاله آموزگار یگانه، چاپ دوم، تهران، سخن.
- سنایی، مجدود ابن آدم. (1378)، سیرالعباد الی المعاد ، مصحح مریم‌السادات رنجبر، مانی.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (دی ماه 2535)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق ، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، جلد سوم، تهران، انتشارات شاهنشاهی فلسفه ایران.
- صافی پیر لوجه، حسین. (1388)، داستان از این قرار بود، چاپ اول، تهران، رخ داد نو.

- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری. (1386)، مصیبت‌نامه، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش اول، تهران، سخن.
- _____ . (1383)، منطق‌الطیر، تصحیح شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- غزالی، احمد. (2535)، داستان مرغان ، به اهتمام نصرالله پورجوادی، نشر انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.
- ولادیمیر، پراپ. (1368)، ریخت‌شناسی قصه، ترجمه م. کاشیگر، چاپ اول، نشر روز.
- همدانی، خواجه یوسف. (1362)، رتبه‌الحیات، به تصحیح و با مقدمه محمدمبین ریاحی، نشر توس.

Todorov ,Tzvetan (1997) , *poetics of prose* ,tr.by J.Culler : Cornell
University Press

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی